

روحانیت و موقعیت جدید

دکتر علیرضا شجاعی‌زند

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس تهران

چکیده

اگر روحانیت شیعه به عنوان یک نیروی فعال در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی ایران، خصوصاً در یکصد و پنجاه‌ساله اخیر، بخواهد همچنان نقش و حضوری مؤثر در فرایندهای جاری و آتی این جامعه داشته باشد، باید وقوف و اشراف بیشتری بر اوضاع و شرایط جدید پیدا کند. «موقعیت جدید» بر حسب ویژگی‌های مورد اشاره در این مقال، محصول مجموعه تحولاتی است که در سطوح مختلف «جهانی»، «ساختاری» و «ارتباطی» رخ داده و تأثیرات خود را بر «روحانیت» و «مخاطبان» و مناسبات فی‌مابین آنها باقی‌گذارده است. روحانیت علاوه بر درک جامعی از موقعیت جدید، نیاز دارد از طریق بازیابی جوهره وجودی، به بازبینی نقش، کارکرد و رویه‌های سنتی و جاری خویش بنشیند و با قبول برخی تغییرات ارادی، آگاهانه و به‌موقع، خود را برای مدیریت تغییرات لازم در محیط و دیگران آماده سازد. کلیدواژه‌ها: روحانیت، موقعیت جدید، جهانی‌شدن، عرفی‌شدن، حکومت دینی.

مقدمه

«روحانیت و موقعیت جدید»، عنوانی است حامل این معنا که روحانیت، نیرویی آگاه و فعال و تأثیرگذار است و موقعیت‌ها را همراه با تغییراتش، مطمح نظر قرار داده، نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهد؛ از این رو آن را به صورت «موقعیت جدید و روحانیت» یا «روحانیت در موقعیت جدید» نیاوردیم؛ زیرا هم پیش‌فرض، هم نقطه تأکید و هم مسیر بحث را از آنچه مطمح نظر این مقاله است، منحرف می‌ساخت.

پیش‌فرض کنش‌گری و تأثیرگذاری برای روحانیت، نه مطلق است و نه شامل؛ زیرا بنابر اعتقاد خداپرستان، تنها فعال ما ایشاء، خداوند قادر متعال است و جز او، همه در معرض تأثیر و تأثر متقابل‌اند و در آن میان، البته ذوات ذی‌شعور و صاحب اراده، بیشترین قربت را با ذات باری دارند و از آن بین، آنها که صاحب رسالت و مسئولیت‌اند و از جمع ایشان، دسته‌ای که به آن رسالت و مسئولیت واقفند و در راه آن تلاش می‌نمایند.

همان‌گونه که نمی‌توان «روحانیت» را کل واحد و یکدست و واجد عقل و اراده منفصل و غالب بر آحاد آن فرض کرد، اراده‌مندی و تأثیرگذاری نسبت‌داده‌شده به آن را هم نمی‌توان مطلق و یک‌سویه دانست. بدیهی است تدبیر و به‌کارگیری اراده در همگان، حتی در بین روحانیان، یکسان نیست و هر جریان تأثیرگذاری نظیر آنان، تأثیراتی، هم از محیط و هم از دیگران و حتی از جریان‌های رقیب می‌پذیرد. با این وصف، آن فرض نخست همچنان به قوت خود باقی است که بحث این مقال دربارهٔ جریان نخبه‌ای است که در قیاس با دیگر اقشار و با نظر به عملکرد تاریخی آن، فعال و پیشرو محسوب می‌شود و همواره نسبت به محیط عملش و وضع و موقعیتش در آن، با تأمل نظر کرده، فعالانه برخورد نموده است.

غرض این مقال، امعان نظر دادن به روحانیت در ایران برای رسیدن به درکی عمیق‌تر از موقعیت جدیدی است که به تبع تحولاتی در سطح خرد و کلان و در ابعاد جهانی و ملی و محلی پدید آمده است و لزوم بازنگری در شیوه‌ها و رویه‌های مرسوم و معتاد در کار تبلیغ و صیانت از دین، وظیفه و کارکرد اصلی ایشان است؛ لذا در بخش نخست، تصویری بسیار سریع و مجمل از «موقعیت جدید» ارائه خواهد شد و سپس به بررسی نقش و کارکردهای روحانیت در ایران خواهیم پرداخت تا ضرورت و امکانات تغییر در آنها بهتر نمایان گردد و از آن طریق، راهکار همراه شدن و بلکه غلبه یافتن بر این موقعیت، آشکار شود.

موقعیت جدید

موقعیت جدید، تعبیر مبهم و سیالی است؛ زیرا همه موقعیت‌ها به نوعی جدیدند و در تحول و تجدد بی‌وقفه؛ لذا حاوی ایده بدیعی نیست که لزوم عطف توجه ویژه‌ای از سوی روحانیت یا هر جریان دیگری را طلب نماید و آنها را وادارد به بازبینی در نقش و عملکرد سابقه‌شان بپردازند.

در سراسر تاریخ شیعه در ایران و قبل از آن، شرایط و موقعیت‌های متفاوتی وجود داشته که هر برهه و مرحله‌اش برای روحانیت به یک معنا، جدید بوده است. در برخی بخش‌های این تاریخ بلند، نقاط عطفی وجود دارد که در سرنوشت شیعه و روحانیت بسیار مؤثر افتاده است و از بعضی جهات قابل مقایسه با موقعیتی است که اکنون در آن قرار گرفته‌اند. تحولات مهم دوره مغولی، دوره صفوی، دوره قاجار و دوره پهلوی اول از این قبیل‌اند که تأثیرات ماندگاری در پیروی دینی مردم و وضع و موقعیت روحانیت در ساختار سیاسی - اجتماعی آن

برجای گذارده‌اند.* با این وصف، وجود برخی ویژگی‌ها در برههٔ اخیر، ما را ترغیب می‌کند آن را به مثابهٔ شرایطی به کلی متفاوت از مصادیق قبلی بررسی نماییم.

قطع نظر از ویژگی‌های متمایزکننده در لزوم بررسی دقیق‌تر این دوره که پس از این به آنها اشاره خواهیم کرد، ضرورت و اهمیت این مطالعه را باید در ملموس و مبتلابه بودن مسئلهٔ آن جستجو کرد.

موقعیت جدیدی که در آن قرار گرفته‌ایم، چیست؟ چه مشخصاتی دارد و با کدام نشانه و شاخص‌ها شناخته می‌شود و چرا روحانیت باید به بازبینی نقش و کارکردهایش در آن پردازد؟

موقعیت جدید به اعتقاد ما با پیشروی دست‌کم دو فرایند بسیار گسترده و تأثیرگذار، یعنی «جهانی‌شدن» و «عرفی‌شدن» و پیامدهای عمیق و ساختارهای آن بر «جامعه» و در سطوح نازل‌تر، بر «مخاطبان» و بر «روحانیت» و بر «نظام ارتباطی»، از ادوار پیش از خود متمایز می‌گردد. ما در ذیل به بررسی جداگانه و اجمالی این عوامل در شکل‌دهی به موقعیت جدید خواهیم پرداخت.

۱. جهانی‌شدن

یک از عواملِ عام شکل‌دهنده به موقعیت جدید، با تأثیراتی فراگیر که در بررسی هیچ موضوع و مسئله‌ای نمی‌توان از آن غافل ماند، پدیدهٔ جهانی‌شدن است؛ با این تعریف مختصر و در عین حال متراکم از مفاد بسیار مهم: «کوچک‌شدن جهان و بزرگ و جهانی‌شدن مسائل».*^{*} رخداد ملموس‌تر متعاقب این پدیده که وقوعی

* برای اشاراتی در این باره نک به: شجاعی‌زند، ۱۳۷۶ / بصیرت‌منش، ۱۳۷۷.

** Minimalization of the world and universalization of the problems.

مستمر و کهن دارد و وقوفی متأخر، شکسته شدن مرزها و محدوده‌ها از هر نوع است؛ البته این نه بدان معناست که در دنیای کاملاً جهانی‌شده آینده، هیچ حد و مرزی وجود نخواهد داشت، بلکه بیشتر به معنی جابجایی در مرزهای سابقاً شناخته‌شده و ظهور مرزبندی‌های جدید و البته پنهان است.

اثر کوچک‌شدن جهان و جهانی‌شدن مسائل و زایل‌شدن مرزها در موضوع مورد بررسی ما، از میان رفتن انحصارها و اقتدارهای دینی است؛ بدین معنی که اگر در گذشته یک دین یا یک آموزه مشخص قادر بود در یک قلمروی جغرافیایی خاص، پیروانی در انحصار خویش بگیرد و اقتدار و نفوذ بی‌معارض و رقیبی را بر آنها اعمال نماید، امروزه دیگر میسر نیست و یا دست‌کم با دشواری‌های فراوانی همراه است.

همزمان یا از پی شکسته‌شدن انحصار و تضعیف اقتدار دینی، پدیده جدیدی به منصفه ظهور رسیده است که تا پیش از این، هیچ نظیری نداشته است و آن شکل‌گیری «بازار دینی» است. تجربه بازار، چندان جدید نیست؛ حتی بازارهای بزرگ فرامنطقه‌ای برای عرضه و تبادل انواع کالاهای اقتصادی را می‌توان در گذشته‌های دور و در نقاط تماس تمدنی و میان امپراتوری‌ها مشاهده کرد؛ آنچه جدید است و به شدت تأثیرگذار، شکل‌گیری بازار ادیان در فضاهای مجازی و رسانه‌ای است. تأثیرات متفاوت آن نه فقط به دلیل کالایی‌شدن دین است که موجب تنازل و از خاصیت افتادن آن گردیده، بلکه بدان روست که ارتباط و پیوند مستقیم میان متولی و موالی دینی را قطع کرده است.

بنابراین، نه تنها دوره بهره‌مندی از روابط بسته و انحصاری با پیروان سپری شده، بلکه امکان برقراری ارتباط مستقیم و بی‌واسطه با مخاطبان نیز به میزان زیادی سلب گردیده است. مشتری و مخاطب پیام یا کالای دینی بعد از این، کمتر

به بعدِ در بسته کشیش محلی سر می زند؛ بلکه بیشتر به سوپرمارکت یا بازار عامی مراجعه می کند که مرکز عرضه انواع پیام های فکری و ذوقی و روانی است و روحانی متولی دین نیز اگر بخواهد از رقبای خویش عقب نماند، لاجرم باید به همان بازار مراجعه کند و کالای خویش برای مخاطبان خاص و عامش را در آنجا عرضه نماید.*

اما آنچه از وقوع و پیش روی این فرایند برای بحث این مقال اهمیت دارد، فعالیت دشوار روحانیان در بسترهای به شدت عرفی شده، با رقبایی قدر و مخاطبانی است که در جنبه پُرازدحام زندگی دنیوی گرفتار شده اند و آرامش و فراغت لازم برای حضور در محافل دینی و استماع مواظظ دینی را ندارند.

۲. عرفی شدن

ادعان به وجود پدیده ای به نام «عرفی شدن» در دهه های اخیر، صرف نظر از میزان و گستره تحقق و تأثیراتش در سطوح مختلف، موجب تحولاتی در صف بندی های دینی شده است که در بررسی و تحلیل موقعیت جدید، نمی توان بی اعتنا از آن گذشت. احساس تهدید و نگرانی شدید از گسترش و پیشروی این پدیده و موضع تهاجمی جاری در آن و وجود زمینه های عینی و ساختاری مساعدت کننده برای جاگیر شدن، باعث شده رقبای دینی گذشته نظیر اسلام و مسیحیت، اینک خود را در خندق واحد در برابر آن ببینند.

آرمان ستیزی نهفته در جوهره این فرایند، باعث شده است برخی از ایدئولوژی ها نیز بنا بر طبیعت آرمانگرایانه شان، به همسویی راهبردی با ادیان،

* گیدنز در معرفی پدیده جهانی می گوید: برای نخستین بار در تاریخ بشر، «خود» و «جامعه اش در محیطی جهانی با یکدیگر به تعامل می پردازند. (نک به: گیدنز)

خصوصاً ادیان اجتماعی برسند. این وضعیت در واقع شاهی است بر آنچه پیش از این درباره شکسته شدن مرزها و برهم خوردن مرزبندی‌ها و ظهور صف‌بندی‌های جدید اشاره شد.

۳. تحولات ساختاری

اگر از تحولات گسترده و جهانی و تأثیراتش بر فعالیت‌های دینی درگذریم، به تحولاتی می‌رسیم که در سطح ساختاری جوامع رخ داده است. در این ارتباط تنها به چهار تحول مهم‌تر که نسبتی با نقش‌آفرینی روحانیت در موقعیت جدید دارند، آن هم به اختصار، اشاره می‌نماییم:

۳-۱. تمایز یافتگی ساختی: مهم‌ترین اتفاق تأثیرگذار در این سطح، شدت گرفتن تمایز یافتگی ساختی است؛ البته اطلاق اتفاق بر آن و مربوط کردن آن به موقعیت جدید، در حالی که فرایندی بی‌وقفه و با سابقه بوده است، چندان صائب و دقیق نیست؛ با این وصف، چون کمتر مورد امعان نظر متولیان دینی قرار گرفته و بالطبع از ملاحظات عملی ایشان مغفول مانده است، تصریح بدان در اینجا لازم دیده شد. حاصل تمایز یافتگی، خصوصاً در مراحل پیشرفته آن، تقسیم کار و جداسازی عرصه‌ها، اهمیت یافتن تخصص‌ها و سرانجام تکثر و تنوع زایدالوصف در موقعیت‌هاست؛ البته اینکه تمایز یافتگی ساختی، با محوریت داشتن دین در جوامع سنتی چه کرده است و کدام سنخ از ادیان و تا چه حد، با عقب‌نشینی به موقعیت‌های نهادی و نازل‌تر از آن، کنار آمده‌اند و چه عنصری در جامعه، جایگزین دین شده و موجب بازانسجام بخشی نهادهای اجتماعی تمیز یافته گردیده است، بحث‌هایی است که هنوز در جامعه‌شناسی به پایان نرسیده است و محل تأمل اکنون ما هم در اینجا نیست.

آنچه به منظور ما از قرار دادن آن ذیل بحث موقعیت جدید نزدیک است، سرنوشت سرنوشت نهایی آن فرایند و موضع و موقعیت نهایی دین در یک ساخت تمایز یافته است که تأخیر خود را بر الگوی عمل روحانیت خواهد گذارد. اگر روحانیت تصویری از این فرایندهای تا حدی طبیعی و گریزناپذیر نداشته باشد و نتواند مسیر و مراحل و نهایت آنها را پیش بینی کند و موقعیت خود را در نسبت با هر یک تعیین نماید، نمی تواند همچون گذشته، نقش یک نیروی فعال تأثیرگذار را ایفا نماید؛ در عین حال نباید از نظر دور داشت که هیچ فرایندی به تمامی و به نحو مطلق، طبیعی و اجتنابناپذیر نیست و می توان با کشف سازوکار و اقتضات آن، به میزان زیادی در آن مداخله کرد و بر روند آن تأثیر گذارد.

۳-۲. تغییر در سازوکار جامعه پذیری: تحول مهم پدید آمده در سطح ساختاری جامعه ایران، برهم خوردن سازوکار جامعه پذیری است. جامعه پذیری در معنای ساده آن، همان تربیتی است که از طفولیت آغاز می شود و در تمامی مراحل رشد، به انحاء مختلف و با تغییراتی در شیوه و محتوا و قالب های آن، ادامه می یابد.* بسیط ترین صورت آن را در جوامع ابتدایی ساده که چیزی جز خانواده های گسترده و جدا از یکدیگر نبودند، می توان یافت. پارسونز تصویری کلاسیک از فرایند جامعه پذیری برای جوامع پیشرفته ارائه کرده که به شدت انتزاعی و ساده شده است و با صورت های واقعی تر آن فاصله زیادی دارد. نکته مهم این است که فرایند جامعه پذیری در دنیای جهانی شده کنونی، از تمامی انواع محقق و متصور پیش از این، فاصله گرفته، به نقطه ای رسیده است که برخی، از منتفی شدن و از موضوع افتادن آن سخن می گویند.

* برای اشاراتی در این باره نک به: برگر و لوکمان، ۱۳۷۵، ص ۱۸۸.

البته انسان امروز نیز مثل سابق، در کارِ کسب و فراگیری است و در مراحلِ از زندگی و در بعضی از افراد، در حال خَلق و تغییر تأثیرگذاری. قابلیت اکتساب و توانایی ابداع هیچ‌گاه از انسان به معنای عام، زایل نشده، اصل آن تعطیل نگشته است؛ تنها در سازوکار آن، عناصر و عوامل دخیل و توان فعلیت و سهم آنهاست که ممکن است تغییراتی رخ داده باشد و از این پس هم رخ خواهد داد.

آنچه برای ما در این بحث اهمیت دارد، شناسایی مسیرها و مجاری و عناصر تأثیرگذار جدید در فرایندی است که تا پیش از این در قلمروی یک فرهنگ و در نسبت با خانواده و مدرسه و رسانه ملی و گروه همسالان و به شیوه‌هایی تقریباً یکسان صورت می‌گرفت. امروزه، هم مفهوم و مرزهای جامعه تغییر یافته‌اند، هم موقعیت‌های انحصاری پیشین شکسته شده‌اند و هم مجاری و عناصر جامعه‌پذیرکننده تغییر یافته‌اند؛ ضمن آنکه روش‌ها و ابزارهای تأثیرگذار دگرگون شده‌اند از همه مهم‌تر، جهت و محتوا و مقاصد تربیتی انسان‌ها زیرورو شده‌اند. این همه، کارِ روحانی و مبلغ دینی را بسیار پیچیده و دشوار کرده است.

۳-۳. تمایز یافتگی شخصیتی: تمایز یافتگی شخصیتی، تأثیراتی به مراتب مهم‌تر از تمایز یابی نهادی و ساختاری بر زندگی انسان دارد؛ تا جایی که ارزیابی‌ها ما از خوب و بد و مفید و مضر بودن آن فرایند، تابعی است از تأثیراتی که بر شخصیت و هویت افراد می‌گذارد.

همچنان که اشاره شد، تمایز یابی ساختاری و رفتن به سوی تقسیم و تخصص هرچه بیشتر در امور، یک فرایند اجتناب‌ناپذیر است که همپای افزایش جمعیت و کثرت روابط یا به تعبیر دورکیم، تراکم اخلاقی پدید می‌آید. این پدیده به مثابه یک رخداد اجتناب‌ناپذیر و به دلیل کارکردهای تسهیل‌کننده‌اش در اداره اجتماع، مفید و مقبول تلقی شده است؛ در عین حال به سبب برخی آثارش در از

هم‌گسیختگی شخصیتی افراد، می‌تواند مضر ارزیابی شود.*

تعارضات شخصیتی و آشفتگی‌های هویتی که پدیده رایج کشورهای در حال توسعه‌ای نظیر ماست، بدان روست که تمایزیابی ساختی اولاً به نحوی پرشتاب و جهش‌گونه به وقوع پیوسته است و ثانیاً با تضعیف عناصر وحدت‌بخش زندگی، به از هم‌گسیختگی شخصیت و آشفتگی نظام اجتماعی انجامیده است. بروز انواع شکاف‌های نسلی و جنسی و فرهنگی و موقعیتی و دچار شدن به تکثر بی‌محابا و تقابل و تنش دایمی در بیرون و درون، از نشانه‌های چنین وضعیتی است و اولین شرط ایفای نقش تأثیرگذار برای کنترل آن، وقوف بر آنهاست.

۳-۴. برپایی حکومت دینی: به مجموعه عوامل عام مؤثر در سطح ساختاری، برپایی حکومت دینی در ایران را نیز باید افزود. اگرچه این عامل در صورت‌بخشی به موقعیت جدید، به نفع دین و روحانیت عمل کرده است و باید تسهیل‌کننده و مثبت ارزیابی شود؛ اما به دلیل ایجاد تغییرات کلی در وضع و موقعیت روحانیت و قراردادن آنان در معرض نقد و در موضع دفاع و پاس‌خگویی از یک سو و تبدیل شدن تدریجی جذبۀ معنوی و نفوذ اجتماعی ایشان به اقتدار سیاسی در سوی دیگر** باعث شده است ارتباط روحانیت با مخاطبان دشوارتر از پیش گردد. بررسی سازوکار و تأثیرات این عامل، به تفصیل بیشتری نیاز دارد که در

* برگرها و کلنر از این پدیده با عنوان خصلت «پاره ترکیبی» (Componentality) یاد کرده‌اند و آن را تسری یافته از تولید فناورانه به درون‌مایه‌های شناختی و هنجاری انسان مدرن می‌دانند. «چندگانگی جهان‌های زندگی» (Plurality of life worlds)، پیامد طبیعی این خصال در سطح ساختاری است که در نهایت به عرفی شدن فرد و جامعه می‌انجامد (نک به: برگرها و کلنر، ۱۳۸۱، صص ۴۰، ۴۶-۴۷، ۷۳-۷۶ و ۸۷-۸۹).

** برای تفصیل درباره کاهش نفوذ اجتماعی روحانیت، به تبع افزایش اقتدار سیاسی ایشان، نک به: شجاعی زند، ۱۳۸۸.

بخش سوم مقال، آنجا که به نقش آفرینی روحانیت در موقعیت جدید خواهیم پرداخت، خواهد آمد.

اینک لازم است در تکمیل تحولات پدیدآمده در سطح جهانی و درون‌ساختاری، به سراغ تغییراتی برویم که به تبع این تحولات کلان، در سطح خرد و میانه رخ داده است. این تحولات را می‌توان در سه مقوله «مخاطبان»، «روحانیت» و «نظام ارتباطی» از هم تفکیک کرد.

تحول در مخاطبان

تحولات پدیدآمده در سطح مخاطبان روحانیت به دلیل قرارداد شدن در مسیر و معرض فرایندهای دگرگون‌سازی نظیر جهانی‌شدن و عرفی‌شدن و همچنین مواجه بودن با تحولات عمیق ساختاری در جامعه ایران، شگرف و گسترده بوده است. ما در اینجا برای رعایت ایجاز و لزوم اکتفا به مهم‌ترین موارد مرتبط با موضوع بحث، به بیان چهار مورد از میان آنها بسنده می‌کنیم:

الف) تحصیل‌کردگی

مخاطبان پیام دینی، در قیاس با گذشته اولاً جوان‌ترند و ثانیاً تحصیل‌کرده و دارای ذخایر اطلاعاتی بیشتر. در اینکه بتوان آنها را به سبب تحصیلات بالاتر و اطلاعات و دسترسی بیشتر، بصیرتر از مخاطبان گذشته دانست، البته تردید است؛ اما در اینکه استعداد و انگیزه و شرایط بهتری برای فراگیری و پیگیری پیام‌های دینی و غیر آن دارند، هیچ تردیدی نیست. این می‌تواند برای روحانیت در موقعیت جدید، مثبت ارزیابی شود؛ در عین حال واجد برخی جهات منفی است؛ زیرا همان مشخصات می‌تواند آنها را به نیرویی فرّار و مورد توجه رقبا بدل سازد و لذا توان و طاقت بسیار بالایی برای کنترل و همراهی با آنان طلب می‌کند.

ب) پُرمشغلی

ویژگی دیگر مخاطبان امروزی پیام‌های دینی، پُرمشغله بودن و ناآرامی روانی آنهاست که با شتاب گرفتن برنامه‌های توسعه و افزون شدن مطالبات و ندرت مواهب و رقابتی شدن فعالیت‌ها، به سراغ انسان مدرن و بیش از آن، به سراغ انسان شبه‌مدرنی آمده است که می‌خواهد فاصله چندقرنه خود را با ملل پیش‌افتاده، در زمانی بسیار کوتاه طی کند؛ لذا با کمبود شدید وقت که به زیان فعالیت‌های دینی است، مواجه شده است.

با اینکه شوق برانگیزترین مطلوب بشر در تمامی اعصار، «فراغت» بوده است* و بهترین شرایط برای نیل بدان نیز به کمک علم و تکنولوژی در دنیای مدرن فراهم آمده است، اما آرامش خاطر و فارغ‌البالی لازم برای بهره‌مندی از آنچه قرون متمادی به دنبال آن بوده، اینک مفقود شده است.** مطالبه هشت ساعت کار روزانه در دو قرن پیش، شعاری بس مترقی و آرمانی بس بلند محسوب می‌شد و به ایدئولوژیست‌های آرمان‌گرا، در شوق نزدیک شدن به آن، انگیزه می‌بخشید؛ اما همان آرمان پیشین، برای بخش قابل توجهی از مردم جهان که از آن حد عبور کرده و بر ساعات فراغت خویش، بیش از پیش افزوده‌اند، رشکی به

* افلاطون به نقل از سقراط گفته است: «فراغت و آسودگی، بهترین غنیمی است که از ثروت حاصل می‌آید» (افلاطون، ۱۳۵۶، ص ۱۴۰۸). همین اهتمام و توجه به موضوع فراغت و آسایش را در کتاب سیاست ارسطو می‌توان یافت، تا جایی که به طرح نظریه سرشت سه‌گانه بشری و توجیه نظام برده‌داری از سوی او منجر شده است (ارسطو، ۱۳۶۴، صص ۹۳، ۱۷۰، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۱۸ و ۳۳۱). تأکیداتی از این دست را در آرای نیچه (حقیقی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۶-۱۲۸)، هابز (هابز، ۱۳۸۰، ص ۵۳۹-۵۴۰). مارکس (پوپر، ۱۳۶۹، ص ۸۸۹-۸۹۲) و هولوسوس از اصحاب دائرةالمعارف (دورانت، ۱۳۷۰، ج ۹، ص ۷۶۷) هم می‌توان یافت.

** برگرها و کلنر می‌گویند: تنوع و تکثر و تشدید روابط و افزایش پیچیدگی و تغییرات دائمی، آرامش را از آدمی گرفته، نوعی پریشانی خاطر پدید آورده است (نک به: برگرها و کلنر، ۱۳۸۰، ص ۱۸۰).

دل نمی‌زند و موهبتی محسوب نمی‌شود.

فراغت یا بخش سوم حیات* که بهترین مجال برای کسب کمال و شکوفاشدن انسان در تحقق ظرفیت‌های وجودی است و بیشترین بهره و ثمره را باید از آن به دست آورد، اینک به بازار مکاره سوداگران اقتصادی و فرصتی برای سرگرمی و اغوای هرچه بیشتر انسان بدل شده است و گزینه‌های دلفریبی را در مقابل مخاطبان روحانیت قرار داده و کار را برای روحانیان دشوار ساخته است.

ج) اقتضائات شغلی

اثر دیگر این عامل را در ایجاد تعارض میان اقتضائات شغلی و اهتمامات دینی مردمان این روزگار می‌توان یافت که به تبع پیروی از قالب‌های مدرن، بر آنان عارض گردیده، فرغت و جدیت لازم در پرداختن به این امور را از ایشان و حتی از متهمین به دین سلب کرده است و باعث گردیده تا مثلاً مناسک یومیة دینی ایشان از فهرست برنامه‌های آن روز بیرون افتد و به وقت اضافی و میان‌پرده‌های مستعجل رانده شود. این پدیده بیشتر ناشی از درهم‌ریختگی اولویت‌ها و تداخل برنامه‌هاست و به غیر از تعارضات نقشی است که پیش از این در ذیل تحولات ساختاری و با عنوان «تمایز یافتگی شخصیتی» بدان پرداختیم. وقوع آن را نیز باید در ساخت‌های ناهمراه با حیات دینی که واقعیت جاری جوامع مدرن و تابع

* اگر در زندگی روزانه انسان در دوره میانسالی تأمل شود آن، حاوی سه بخش است: بخش نخست، تلاش برای معاش است، بخش دوم استراحت برای تجدید قوا و بخش سوم که فارغ از آن دو بخش ضروری، همگانی و بدون تعطیل زندگی است و به همین رو از آن به عنوان «فراغت» یاد شده است. به‌رغم تلقی بطلت و سرگریمی از این بخش که باعث شده از اهمیت آن نزد عوام کاسته شود، فراغت، مهم‌ترین بخش زندگی است؛ چرا که ممیزه انسان از حیوان است و مجالی است برای شکوفاشدن جوهره وجودی او. تجلیات انسانی قابل مشاهده در بخش‌های دیگر نیز از سرریز و سرایت دستاوردهای همین بخش نشأت می‌گیرد.

امروزی است، انتظار داشت. با اینکه به دلیل برخی همراهی‌های رسمی در ایران، از شدت این چالش کاسته شده، اما چون هنوز با مساعدت‌های ساختی همراه نگردیده است، همچنان به مثابه یک مانع ساختاری بر اهتمام دینی مخاطبان روحانیت تأثیرگذار است.

د) تنوع دینداری

تکثر و تمایز پدیدآمده در زندگی، یکی از اسباب تنوع یافتن دینداری است. به نظر می‌رسد اذعان به تنوع دینداری، قابل دفاع‌تر از دسته‌بندی دوشقی انسان‌ها به دیندار و بی‌دین است. این مدعا را هم شواهد تجربی تأیید می‌کنند و هم آموزه‌های دینی بر آن صحه می‌گذارند؛ ضمن اینکه نگاه دوشقی و نامتساها در دینداری، به نفع دین هم نیست؛ زیرا بدین ترتیب از جمع خودی، به نفع جمعیت رسماً و مُصرأً ملحد می‌کاهد. به رسمیت شناختن تنوع دینداری و در جمع خود پذیرفتن و خودی شمردن کسانی که به تبع تکثر موجود و بعضاً ناگزیر، از الگوهای دیگری در دینداری تبعیت می‌کنند، حتی الگوهایی که بعضاً از چارچوبه‌های پذیرفته دینی بیرون می‌افتد، اولاً از عمل کردن به نفع رقیب جلوگیری می‌کند و ثانیاً باب تعامل و تأثیرگذاری بر مخاطبان بیشتری را به روی روحانیت می‌گشاید.

تحول در روحانیت

وضع و موقعیت جدید، خود روحانیت را هم متأثر ساخته است. این به جز لزوم تطابق آگاهانه و همراهی فعالانه‌ای است که این مقال بر آن تأکید دارد و به دنبال آن است تا با ارائه تصویری جامع و در عین حال مجمل از موقعیت جدید، نظر روحانیت را به سوی آن جلب نماید و به ضرورت بازنگری در نقش و کارکرد و شیوه و رویه‌های مرسوم خویش واقف سازد.

تغییر در «انگیزه»‌های روحانی‌شدن، در «خاستگاه» روحانیت، در «پایگاه اجتماعی» روحانیت، در «مرتب و منزلت اجتماعی» روحانیت، در نحوه «زیست و سلوک» و «اعاشه» روحانیت، تحولاتی است که به تبع تحولات کلان اجتماعی و دگرگونی‌های تاریخی به وقوع پیوسته، روحانیت را در وضع و شرایط جدیدی قرار داده است. با اینکه جهت و روند و میزان این تحولات به دلیل ضعف اطلاعات و فقدان تحقیقات معتبر و مستند درباره روحانیت، مشخص نیست؛ اما در اصل وقوع آن کمترین تردیدی وجود ندارد و نباید از آن به عنوان یکی از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده موقعیت جدید غافل ماند. روحانیت، خود به نحو شهودی و با تجربه شخصی، بدین مسئله واقف است و بیش از هر کس دیگری از چند و چون و ابعاد و دامنه آن خبر دارد. البته اینکه تا چه حد به تحلیل آن نشست، آن را به کنترل درآورده است و در اتخاذ راهبردها و روش‌های جدید به کار گرفته است، بحث دیگری است که باید با استناد به شواهد درباره آن داوری کرد.

تحول در نظام ارتباطی

جوهره روحانیت به مثابه مبلّغ، «ارتباط» است؛ چنان‌که اگر امکان برقراری ارتباط از آن سلب شود، ضرورت وجودی‌اش را هم از دست خواهد داد؛ از این رو، بروز هرگونه تحول در تکنولوژی‌های ارتباطی، همواره بیشترین تأثیر را بر عملکرد روحانیان داشته است. شاهد مثال آن، تأثیراتی است که صنعت چاپ، تقویت‌کننده‌های صوتی، رادیو، ضبط صوت و تلویزیون در سده و دهه‌های گذشته بر فعالیت‌های دینی و بر کار روحانیت باقی‌گذارد و امواج و التهابات گسترده‌ای را نیز در اطراف خود پدید آورد. همین پیامد را در ابعادی به مراتب وسیع‌تر و عمیق‌تر، از پی آنچه به عنوان انقلاب ارتباطات از آن یاد شده است، باید انتظار داشت. همان‌که با تأخر و دیرباوری، ما نیز بدان دچار شده‌ایم و مراحل آن را

نیز پشت سر گذارده‌ایم؛ اما از آنجا که هنوز تمامی وجوه این تحول شالوده‌شکن در نظام ارتباطی به تحقق نرسیده و ابعاد به تحقق رسیده آن نیز به خوبی درک نشده است و به باور عمومی درنیامده یا تدابیر مناسب آن اتخاذ نگردیده است، همچنان به عنوان یک مسئله جدی، موضوعیت دارد و در تحلیل روند و اتخاذ تدابیر مناسب برای ورود به موقعیت جدید و دنیای آینده، باید مطمح نظر قرار گیرد.

موضوعیت این مسئله برای روحانیت به دلیل جوهره ارتباطی آن، دوچندان است؛ خصوصاً اگر از این حیث دچار تأخیر نیز باشد. تأخر روحانیت در اهتمام به این موضوع، به دلیل داشتن بنیان و نشوه خارجی و سررشته‌داری بیگانگان و به کارگیری آن در مسیرهای نه چندان مطبوع، البته طبیعی است؛ لیکن انکار و تغافل نسبت به آن و دچار شدن به انفعال و مقاومت منفی در برابر آن، نمی‌تواند طبیعی و قابل قبول باشد. همان‌طور که پذیرفتن بی‌محابا و متابعت محض و بی‌هرگونه تأمل و احیاناً دخل و تصرف هم قابل دفاع نیست؛ مهم درک آن به عنوان یک واقعیت و کشف روند و آثار آن در دیگر عرصه‌ها و در ابعاد مختلف زندگی مردم است و اتخاذ موضع مناسب در قبال آن و افزایش توان به خدمت‌گیری آن به مثابه ابزار؛ البته با اذعان به اینکه هیچ ابزار کاملاً خنثائی در عالم وجود ندارد* و راه‌ها و روش‌ها در نسبت‌شان با اهداف، لا باقتضاء نیستند و هر مَرکَبی ما را به مقصد مقصود نمی‌رساند؛ خصوصاً برای ادیان که مقصود، نه فقط نیل به مقصد، بلکه حتی نحو و طریقی است که هر انسان در زندگی عادی خویش در پیش می‌گیرد.

* ترنر می‌گوید: بدون بار فرهنگی منظم به فناوری غربی که نظام فکری بعد از عصر روشنگری را تشکیل می‌دهد، نمی‌توان به شهر و دیوان‌سالاری مدرن دست یافت (نک به: ترنر، ۱۳۸۳، ص ۴۱).

تا اینجا تلاش شد تصویری ولو موجز و فشرده از موقعیت جدید، از زوایا و ابعاد مرتبط با موضوع بحث ارائه گردد. اکنون و در بخش دوم مقال، به بررسی نقش و کارکرد روحانیت می‌پردازیم؛ بدین منظور که مشخص گردد برای غلبه بر اوضاع و پیش افتادن از موقعیت جدید، چه سنخ تغییراتی را باید در خود پدید آورند یا مدیریت کنند.

معمول، عامل یا متعاملِ تغییرات

«تغییر» به‌طور کلی، هم ضروری و هم اجتناب‌ناپذیر است. اساساً جنس انسان و مقتضای دنیا، بر تغییر است و به همین اعتبار می‌توان گفت انسان تا در این دنیا هست، هم تغییر می‌کند و هم تغییر می‌دهد. صورتِ بسط‌یافتهٔ این عبارت آن است که تلاش برای «تغییر دادن» محیط و دیگران از آنجا نشأت می‌گیرد که نمی‌خواهیم یا نمی‌توانیم «تغییر کنیم»؛ اما صورتِ ماجرا در واقعیت بدین نحو است که آدمی هم برای تغییر دادن و هم برای تغییر یافتن تلاش می‌کند؛ یعنی تغییر به هر دو معنی و به نحو توأمان و مکمل و نه لزوماً متناقض. بدین ترتیب، انسان چیزهایی را در بیرون تغییر می‌دهد که آمادگی و توان تغییر آنها را در خود ندارد و بالعکس تغییراتی را در خود می‌پذیرد که امکان یا ضرورتی برای تغییر آن در بیرون نمی‌بیند.

روحانیت را بر حسب تعریف و با نظر به واقع، نمی‌توان «معمول» و تابع صرفِ تغییرات محسوب کرد. این انتظار که در تمام حالات و شرایط، فعال مایشاء و «عامل» مطلق باشد نیز گزاف و خارج از امکان است؛ بنابراین صائب‌ترین موضع، آن است که در فرایند جاری امور، نقش «متعامل» فعال و آگاه را ایفا نماید. اتخاذ این موضع در قبال تغییرات، با مبنای اجتهادی و گرایش

اصولی حاکم بر روحانیت شیعه در ادوار اخیر نیز همخوانی و تطابق بیشتری دارد؛ بر این اساس اگر روحانیت، تحولات منجر به ظهور موقعیت جدید را نامقبول و ناموافق می‌شمرد، باید مقاومت و تلاش کند تا آنها را به نحو دیگری درآورد؛ اما اگر برخی از آن تغییرات، طبیعی، اجتناب‌ناپذیر و مقبول‌اند، پس به ناگزیر باید برای ایجاد تناسب و همراهی هرچه بیشتر با آنها، تغییراتی در خود پدید آورد. حال این پرسش مطرح است که: با احراز ضرورت قبول برخی تغییرات به تبع حلول شرایط جدید، کدام نقش و کارکردها باید در روحانیت حفظ شوند و کدام‌ها باید تغییر یابند؟ مبنا و ملاک این تشخیص و تفکیک چیست؟ این حد و مرز جداکننده و ملاک و مبنای تشخیص را می‌توان با تأمل در جوهر وجودی روحانیت به دست آورد.

جوهره وجودی روحانیت

برای بررسی نقش و کارکردهای روحانیت و دستیابی به ملاکی برای تفکیک انواع دایمی از موقعیتی آنها به منظور تعیین استراتژی تغییر در مواجهه فعال با موقعیت جدید، لازم است بیش از هر چیز، جوهر وجودی روحانیت مورد واکاوی قرار گیرد. مطالعه وجودی روحانیت از چهار مسیر میسر است:

بررسی درون‌دینی: بدین ترتیب که مستقیماً به سراغ خودِ ادیان برویم و اشارات و تصریحات آنها را درباره لزوم متمایزسازی و شرایط ایجاد این قشر و مشخصات و وظایف محوله آنان مورد بررسی قرار دهیم.

بررسی تاریخی: اگرچه تحقق تاریخی ادیان، لزوماً تطابقی با الگوی مطلوب آنها ندارد، اما با نگاهی پدیدارشناسانه می‌توان آن را تجلی درک و توان پیروان آن آیین، در تحقق آموزه‌ها دانست و مبین تأثیرات تعلیمی آن در شکل‌دهی به زندگی ایشان است؛ از این‌رو تأمل تاریخی در جستجوی نطفه‌های ظهور و فرایند

شکل‌گیری روحانیت و تغییراتی که به تبع شرایط پذیرفته است، می‌تواند معرفت مفیدی در این باب در اختیار محقق بگذارد.

بررسی تجربی: بررسی میدانی و تطبیقی در جوامع و در میان پیروان ادیان مختلف در این باب، با همان مبنا و توجیه پیش‌گفته در بررسی تاریخی، مسیر دیگری است در نیل به درکی جامع از وضع وجودی روحانیت در هر یک از ادیان و نقش و کارکردهایی که به تبع آن به عهده گرفته‌اند.

بررسی تحلیلی - منطقی: در شرایطی که با پدیده‌ای فراگیر و تقریباً همه‌جا حاضر مواجهیم، این گمان به ذهن خطور می‌کند که از علل عامی فراتر از اقتضائات موقعیتی یا تأکیدات خاص آموزه‌ای برخوردار است؛ آن‌گاه جستجو و کشف آن ضرورت‌های عام، انگیزه‌بخش یک تأمل عقلی می‌گردد.

ما بی‌آنکه در اهمیت تک‌تک مسیرهای فوق در بررسی این پدیده و لزوم یافتن پاسخ‌های هرچه قانع‌کننده‌تر برای پرسش‌های تحقیق تردیدی روا داریم، تمرکز خویش را در این مقال، بر مسیر چهارم قرار خواهیم داد و به تأمل عقلی در چیستی، در ضرورت وجودی و اقتضائات نقشی و کارکردی روحانیت اکتفا خواهیم کرد.

اتخاذ این مبنا در تحلیل وجودی روحانیت، هیچ به معنای نفی اهمیت مبناهای دیگر، خصوصاً مراجعه به نص و سیره در این‌باره نیست؛ زیرا هیچ‌تخالف و تغایری میان آنها با مبنای عقلی و تحلیلی اتخاذشده در اینجا وجود ندارد، بلکه خود، در نهایت قابل تحویل و ارجاع به همان مبنا هستند.

برای یافتن جوهره وجودی روحانیت، باید به این پرسش همواره مطرح پاسخ داد که عنصر مقوم روحانیت که آن را از دیگر افراد و اقشار جامعه جدا می‌سازد، چیست؟ برخی آن را در «کسوت» و برخی در «مکسب و معیشت» آنان دسته‌اند و برخی در «تمام وقتی» و تمحض‌شان در دین و برخی در داشتن

«تخصص» و دانش و اطلاعاتِ خاص و برخی در «احساس مسئولیت» سرشاری که نسبت به دیگران دارند و برخی در «منش» و اخلاق و روحیات عمیقاً دینی ایشان؛ با این همه بدون نفي اثر هیچ یک از عوامل مذکور در شکل‌دهی به این قشر، عمده‌ترین عنصر مقوم روحانیت را در «نقش و کارکرد»های ویژه‌ای می‌دانیم که برعهده می‌گیرند و «لباس متفاوتی» که بر تن می‌کنند و به واسطه آن، خود را از دیگران متمایز می‌سازند.

با اینکه لباس، یک ممیزهٔ شکلی است و از حیث اهمیت و اثر، به پایهٔ ویژگی نخست نمی‌رسد، اما فرضی است لازم برای اطلاق این عنوان بدیشان؛ بنابراین روحانی فردی است با کسوتی خاص که عهده‌دار ایفای نقش و تحقق کارکردهای ویژه در ارتباط با دین است. با ابتدای تعریف به دو شرط «نقش» و «لباس»، کسانی که همان نقش و کارکردها را در غیر آن کسوت به انجام می‌رسانند و ملبسینی که ایفاگر هیچ یک از نقش و کارکردهای مورد انتظار از یک روحانی، حتی در خفیف‌ترین صورت آن نیستند، از دایرهٔ شمول روحانی به معنای خاص مورد نظر این مقال، خارج می‌افتند. اهمیت کشف جوهرهٔ وجودی روحانیت و شناسایی عنصر مقوم و ممیز آن ما را ناگزیر می‌سازد آن را از مسیر دیگری نیز دنبال نماییم.

خصوصیات تمایزبخش روحانیت از ضرورت و ترتب یکسانی برخوردار نیستند و لذا برای ارائهٔ الگوی تغییر، لازم است تحلیل و تفکیک روشنی از آنها با لحاظ همین جنبه عرضه داشت. ما مجموعهٔ خصوصیات فوق را به مثابهٔ شرایط به ظهور رسیدن روحانیت قلمداد کرده، ذیل عناوین زیر از هم تفکیک نموده‌ایم: «شرط تحقق»، «شروط صدق»، «شروط کارکردی» و سرانجام «الزامات تبعی». در برداشتن لباس ویژه و متمایز، «شرط تحقق» روحانیت است؛ بدین معنا که روحانی بودن به معنای خاص، بدون آن محقق نمی‌گردد. آن لباس در عین حال،

حاکی از مفروض بودن مشخصاتی است برای دربرکننده آن. علم و تدین یا دینداری شاخص که از آن به تقوا یاد شده، همان مشخصاتی است که با این نماد به آن شخص منتسب می‌گردد و در واقع از «شروط صدق» آن محسوب می‌شود. بدین اعتبار می‌توان گفت فرد ملبس غیرعالم یا ناپابیند به آموزه‌های دین، در آنچه از او ظاهر است، صادق نیست یا لباس بر اندام این شخص، نماد و نمودی از آن ویژگی‌ها را با خود ندارد. ملبس شدن به ثياب روحانی به جز تمثیل به پیامبر اسلام ﷺ، حاکی از علم و تقوای دینی اوست و به منظور ایفای نقش و کارکردهایی صورت گرفته است که از این چهار مورد بیرون نیست:

۱. تبلیغ و ترویج دین؛
۲. تعلیم و تعلم دینی؛
۳. صیانت و دفاع از آن؛
۴. هدایت و اجرای مناسک.

پذیرش این نقش‌ها و به انجام رسانیدن این وظایف، در واقع از «شروط کارکردی» روحانیت است؛ بنابراین انتظار می‌رود فرد ملبس دارای علم و تقوای دینی، عهده‌دار انجام دست‌کم یکی از نقش‌های مذکور باشد؛ در غیر این صورت، ضرورت وجودی آن زیر سؤال می‌رود و به عامل تفاخر و تمایز تبدیل می‌گردد. عهده‌گذاری نقش‌های مذکور و تحقق کارکردهای مورد انتظار از یک روحانی، البته مستلزم تمحض بسیار و توغل دایم در دین است و لازم می‌آید آن را به عنوان شغل و حرفه اصلی در زندگی خویش اختیار نماید؛ از این رو یکی از «الزامات تبعی» روحانیان، یعنی تمام وقتی ایشان، ضرورت پیدا می‌کند؛* یعنی

* برای اشاراتی در ضرورت تمام وقتی روحانیت، نک به: مطهری، ۱۳۶۹، ص ۲۹۱.

روحانی کسی است که به ناگزیر تمامی وقت مفید و مؤثر خود را صرف انجام یک یا چند وظیفه از نقش‌های مذکور می‌نماید و عملاً نخواهد توانست به هیچ شغل و فعالیت دیگری که مکسب و محل اعاشه او باشد، بپردازد. با اینکه مکسب و معاش روحانیان در قیاس با دیگر مشخصه‌های فوق، یک امر تبعی و فرعی محسوب می‌شود، اما به سبب آسیب و ابتلائی که عارضه شرایط فوق است و تأثیراتی که بر نوع زیست و وضع صنفی و موقعیت طبقاتی ایشان باقی می‌گذارد، بسیار مورد توجه واقع شده، به بحث‌های داغی در ادوار اخیر دامن زده است.* با تمام این احوال برای آن جز به عنوان یک خصوصیت تبعی و یک ویژگی فرعی و غیرممیز، نباید اهمیت قائل شد؛ بنابراین می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که لباس، شرط «تحقیق» روحانیت است و تقوا و علم، شرط «صدق» آن و قبول نقش و به عهده گرفتن مسئولیت‌های خاص، از «ضرورت‌های وجودی» آن؛ به نحوی که فقدان و زوال هر کدام، آن را از معنا تهی می‌سازد و از ضرورت می‌اندازد.

ضرورت وجودی روحانیت

وجود روحانیت به عنوان حَمَلَة دین، بیش از هر چیز، مبتنی بر یک «ضرورت کارکردی» است؛ از این‌رو در تمامی ادیان، حتی در ادیان بسیط و ابتدایی نیز به شکلی موضوعیت داشته است. عمومیت و موضوعیت داشتن روحانیت برای ادیان، بیش از هر چیز ناشی از ماهیت دین است که وجود کسانی را به عنوان حافظ، حامل، ناقل، مروج و به یک معنا، کارگزار دین ضروری می‌سازد. دین به مثابه یک بسته آموزه‌ای، یک مجموعه از مناسب عبادی و مراسم شعائری و یک

* سروش بی‌سبب آن را عمده کرده، به عنوان شاخص روحانی از غیر آن معرفی نموده است (سروش، ۱۳۷۶، ص ۲۵)؛ البته مطهری آن را یکی از معضلات روحانیت شیعه دانسته است که اگر سامان درستی پیدا نکند، به استغنا و حریت آن لطمه خواهد زد (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۲۹۸).

سلسله احکام عملی از جنس شرایع و اخلاق و ممارست‌های ایمانی، نیاز به یک گروه متخصص و متمحصّ تمام‌وقت دارد تا به تنظیم و تعلیم و ترویج آن پردازند و از تخریب و تحریف و منسی شدن آن جلوگیری نمایند.

تأکید بر «ضرورت کارکردی» روحانیت، این معنا را در خود مستتر دارد که واجد «ضرورت وجودی» نیست و وجود آن به نحو فی‌نفسه و با صرف نظر از کارکردهایش برای دین، هیچ ضرورتی ندارد؛ در عین حال باید توجه داشت اهمیت و ضرورت کارکردی آن برای دین، چنان به آمیزش و پیوستگی و ظهور توأم دین و روحانی انجامیده که باعث شده است نزد موالیان، از قداست و احترامی هم‌پایه دین برخوردار کردند؛ به‌علاوه چون ایشان به اقتضای امر تعلیمی خویش و البته ممارست‌های ایمانی، تجسم عینی آن آیین محسوب می‌شوند، از اقبال و اعتبار افزون‌تری نزد مردم برخوردار شده‌اند که قابل قیاس با هیچ متصدی و متخصص دیگر دارای نقش‌های کارکردی نیست.

در عین حال اکتفا به تحلیل کارکردی نسبت روحانی با دین، دچار سه خطوره و آسیب احتمالی است که نمی‌توان و نباید از آن غافل ماند و لازم است به نحوی مرتفع گردند:

۱. تلقی کارکردی از روحانیت، دیدگاهی است که از موضع «ناظر» و در مقام «تحلیل» ارائه می‌شود و چندان هم برای «کنشگر» درگیر ماجرای دین و مأنوس با روحانیت، گویا و مفید معنا نیست؛ لذا باید اذعان کرد در انعکاس کامل ماهیت آن رابطه صمیمانه که مستلزم اتخاذ رویکردی پدیدارشناسانه به موضوع است، ناتوان است. رفع این خطوره مستلزم کامل کردن این مطالعه با مطالعات بیشتر از مسیرهای پیش‌گفته و با استفاده از روش‌های دیگر است.

۲. تسرّی نگاه کارکردی «ناظرین» به «کنشگران» و ترغیب فرد دیندار به استفاده از توجیّهات کارکردی در ارتباطات و توسل‌ات دینی خویش، آسیب

دیگری است که ممکن است از این ناحیه به اعتقادات دینی‌شان وارد آید؛ زیرا رسوخ این مبنا در عقیده و عمل دیندار، علاوه بر زایل ساختن همان کارکردها، سطح روابط را نیز نازل می‌سازد و از عمق و صمیمیت مورد نیاز آن نیز خواهد کاست. بدیهی است هیچ ضرورتی به درهم آمیزی مقام «تحلیل» و مقام «پیروی» نیست و هیچ دلیلی برای متوسل شدن به «توجیه» کارکردی یک فعل، به سبب امکان ارائه «تبیین» کارکردی از آن، وجود ندارد.

۳. انکار نمی‌توان کرد که نگرش کارکردی به هر امری، اصولاً با نوعی تحویل‌گرایی همراه است؛ بدین معنا که اهمیت پدیده مورد بررسی را تلویحاً تابع و تحت‌الشعاع کارکردهایش قرار می‌دهد و از بذل توجه مستقل و فی‌نفسه بدان باز می‌دارد. این مسئله بسته به اینکه کارکردهای مورد اشاره به سطح والا یا نازل‌تری از پدیده مربوط باشد، البته تفاوت پیدا می‌کند و می‌تواند اهمیت‌بخش یا زایل‌کننده آن محسوب شود و در نتیجه، با اقبال یا ناخرسندی منتسبان آن پدیده مواجه گردد.

در تلقی و نگرش کارکردی به روحانیت، یا دست‌کم در معنا و مصداقی که مطمح نظر این مقال است نیز همین خطوره جاری است؛ بدین معنا که چون موضوعیت و اهمیت روحانیت را برآمده از کارکردهایش می‌داند، در مظان و معرض دچار شدن به نوعی نگرش تحویلی است. راهکار رفع نگرانی از درغلطیدن به موضع تحویلی - در عین اتخاذ رویکرد کارکردی به مسئله - این است که بررسی شود آیا کارکردهای مورد نظر در خدمت امر والاتری قرار دارند و آیا آنها را ذاتی و انحصاری روحانیت محسوب کرده است یا خیر؟ چنانچه کارکردهای مورد نظر، به سطوح نازل‌تری راجع شوند که بدیل‌های دیگری هم برای آن متصور است، البته موجب نگرانی است و به مقاومت و مخالفت‌هایی از

سوی روحانیان مطلع از پیامدهای آن، دامن می‌زند و تردیدهایی را نسبت به اغراض فائلان آن دیدگاه پدید می‌آورد؛ اما اگر ناظر به امور والاتری است و عده‌گذاری آن را در انحصار روحانیت می‌شمارد، احتمال دچار شدن به آسیب «تحویل» (Reduction)، به میزان زیادی مرتفع می‌گردد.

تغییر برای مدیریت تغییر

روحانیت به عنوان یک نیروی فعال و تأثیرگذار، باید بتواند مدیریت تغییر در اجتماع پیروان را به دست گیرد. برای این منظور لازم است به اوضاع و موقعیت‌های جاری، اشراف و غلبه پیدا کند و آن نیز میسر نمی‌گردد، مگر از طریق:

۱. جبران نقصان‌های معرفتی و اطلاعاتی؛
 ۲. رفع شکاف‌های موجود در جهان‌های زیست؛
 ۳. نیل به درکی جامع و دقیق از موقعیت جدید؛
 ۴. قبول برخی تغییرات لازم در نقش و کارکردهای پیشین.
- در مسیر دستیابی به ملاک تشخیص نقش‌ها و کارکردهایی که در کوران تغییرات باید با صلابت حفظ شوند و تمیزشان از آنهایی که لازم است متناسب با شرایط و موقعیت‌های جدید تغییر یابند، به نظر می‌رسد بتوان از مبنای اخیر استفاده کرد و به تمیز نقش‌ها و کارکردهای والا و انحصاری از انواع نازل، موقعیتی و بدیل‌پذیر پرداخت و از این طریق، مسیر تحول و تغییرات مطلوب در روحانیت را برای همراهی و همخوانی بیشتر با موقعیت جدید شناسایی کرد.
- برای این منظور، ابتدا باید نقش‌ها و کارکردهایی را که روحانیان تاکنون، حسب شرایط و موقعیت‌های مختلف بر عهده گرفته‌اند، مرور کرد و سپس با

استمداد از ملاک فوق، آن نقش‌ها و کارکردهایی که لازم است به عنوان ثابتات و محکمت وجودی روحانیت حفظ شوند را از نقش‌هایی که می‌توانند متناسب با شرایط تغییر کنند، تفکیک نمود. تغییر متناسب با شرایط، از آنجا ضرورت دارد که بشود بر همان شرایطی که موجب تغییر بوده‌اند، تأثیر گذارد؛ زیرا اگر روحانیت در برابر این قبیل تغییرات لازم مقاومت کند، در حاشیه خواهد ماند و توان نقش‌آفرینی‌اش را از دست خواهد داد و اگر منفعلانه از آنها تبعیت نماید و با هرگونه تغییر در آنها، تغییر کند، به انتهای زنجیره عوامل منتقل خواهد شد و از انجام رسالت خویش بازخواهد ماند.

راهبرد تغییر در موقعیت جدید، مستلزم در اختیار داشتن «الگوی مطلوب» از نقش و کارکردهای روحانیت است؛ برای این منظور بهتر است مستقیماً به سراغ نص و سیره رفت و نقش و کارکردهای روحانیت را در مقام «تعریف» و نه «تحقق» به دست آورد. رفتن از این مسیر، مستلزم تخصص درون‌دینی و البته صراحت متون در این باب است. راهکار دیگر آن است که نخست، نقش‌ها و کارکردهایی را که روحانیت در تجربه عملی و تاریخی خویش پذیرفته، با این فرض که برگرفته از درک ایشان از نص و سیره و البته ضرورت‌های موقعیتی بوده است، احصاء و استقرا کرد و سپس آنها را با ملاکی که پیش از این ارائه گردید، پالایش نمود. آن ملاک را به نحو موجز می‌توان چنین معرفی کرد: منظور، نقش‌ها و کارکردهایی است که هم «مقوم» روحانیت و هم «انحصاری» آن باشد و مخاطبان را متوجه اموری والاتر نماید. تشخیص نقش و کارکردهایی از این دست، البته مستلزم مشخص کردن تلقی و تعریف ما از دین است و آن نیز تابع تأمل در اغراض و قلمرو دین می‌باشد و برای این منظور ناگزیر باید به سراغ خود دین رفت و از همین جاست که اثر قرائت‌های مختلف از یک دین و آموزه‌های

متفاوتِ ادیان، در بررسی و تحلیل یک پدیدهٔ دینی آشکار می‌شود و این نتیجه از آن حاصل می‌گردد که نمی‌توان بر مبنای یک دین و بر حسب یک قرائت، الگوی عمل روحانیت در دیگر ادیان و قرائت‌ها را مورد ارزیابی و داوری قرار داد. اذعان به وجود قرائت‌ها، به علاوهٔ اعتقاد به عدم امکان تعیین رجحان میان آنها، بن‌بست لاینحلی در مطالعات دین پدید می‌آورد که با قبول آن، دیگر نمی‌توان چیزی را بدان منتسب یا از آن سلب کرد و در نتیجه دین، تبدیل به ظرفی تهی و امر بی‌خاصیتی می‌شود که هر کس محق است از جانب خود هر ادعایی را به نام آن مطرح سازد. طرح و رفع این معضل را در جا و مجال دیگری باید جست.* در اینجا به همین حد اکتفا می‌کنیم که جدی‌ترین قرائت مطرح در میان متفکران مسلمان شیعی معاصر، بیش از آنکه در باب «غرض» و حتی «قلمرو» دین باشد، مربوط به «راهبرد»های تحقق و اولویت‌شناسی و مراحل عملی کردن آن است؛ به عبارت دیگر، هرچه از غرض غایی دین به قلمرو و از آن، به راهبردهای تحقق می‌رویم، اختلاف قرائت نیز فزونی می‌گیرند. بنابراین، اختلاف آرا دربارهٔ هدف دین - که همان استکمال وجودی و خداگونگی انسان و به تعبیری ایصال الی‌الله است - در کمترین حد خویش است. این اختلافات در بحث از قلمرو است که قدری افزایش می‌یابد و بیش از آن، در راهبردها و راهکارهای تحقق و اولویت‌بندیِ اهتمامات است که بروز می‌یابد. همان‌جاست که بحث از نخبه‌گرایی در برابر اهتمام به عوام، انسان‌سازی در برابر آماده‌سازی بستر، خودسازی در برابر پرداختن به جامعه، طریقت در برابر شریعت، راست‌کیشی در برابر درست‌عملی و ایمان در برابر دین و اخلاق در برابر شریعت، مطرح می‌شود.

* برای تفصیل در این‌باره نک به: شجاعی زند، ۱۳۸۶.

ما بی‌آنکه مجالی برای پرداختن به این مجادلات و ارائه برهان یا استناداتی در ترجیح برداشت خویش درباره غرض و قلمرو و راهبرد تحقق دین داشته باشیم، به همین اشاره اکتفا می‌کنیم که قرائت اتخاذشده در بررسی نقش و کارکردهای روحانیت در این مقال، متکی بر «قلمرو اشمالی» و «راهبرد توأمانی» دین است؛ یعنی در عین اعتقاد به قلمروی دربرگیرنده برای دین، تلقی تناقض‌نما از راهبردهای پیش‌گفته را نیز نفی می‌کند و هیچ‌یک از آنها را در بسط و تحقق دین، به بهای دیگری فرو نمی‌گذارد. دین به طور کلی و بنابر این دیدگاه، دو دسته اهتمام دارد و نقش و وظایف روحانیت نیز به تبع همان دو اهتمام است که موضوعیت پیدا می‌کند و تعیین می‌شود:

۱. اهتمام «تمهیدی» که ناظر به فراهم‌آوری شرایط و آماده‌سازی زمینه برای جلب و همراهی بیشترین انسان‌ها به سوی دین است.
۲. اهتمام «تعالی‌بخش» که به سعادت و رستگاری مؤمنان و یا به عبارت عام‌تر، به تحقق وجودی انسان‌ها مدد می‌رساند.

در عین حال باید توجه داشت نسبت این دو به هم، نه تعاقبی، بلکه توازی است و به بیانی شاید دقیق‌تر، تداخلی است؛ زیرا تعالی‌بخشی در هیچ حال و مرحله‌ای، از اهتمامات دینی حذف نمی‌شود و به بعد از تمهید موکول نمی‌گردد؛ یک، بدان‌رو که هر فرد انسانی صرف نظر از موقعیت و شرایطی که در آن به سر می‌برد، مستعد و مستحق بهره‌مندی از حض وجودی خویش است و نمی‌توان نسلی را مصروف کار تمهید بستر تعالی دیگران ساخت؛* دو، اینکه هیچ‌گاه کار تمهید به نهایت نمی‌رسد و بافته‌ها همواره در معرض پنبه‌شدن هستند؛ لذا منوط

* این بیان، با تعبیر کانت در بنیانگذاری اخلاق عقلانی که: «هر انسان برای انسان‌های دیگر غایت است نه وسیله»، مطابقت دارد.

کردن تعالی به تمهید شرایط، به فراموش شدن و انتفای آن خواهد انجامید؛ سه، اینکه تعالی در حین زندگی است که صورت تحقق می‌بندد و زندگی نیز چیزی جز تلاش برای تمهید حیات نیکو و طیب برای خود و دیگران نیست.

نقش و کارکردهای شناخته‌شده روحانیت در طول تاریخ و در شرایط و موقعیت‌های مختلف، علی‌القاعده باید نسبتی با دو اهتمام پیش‌گفته برقرار نماید و در خدمت تحقق دست‌کم یکی از آن دو باشد. بررسی این فرض با احصا و سپس دسته‌بندی نقش‌های محقق روحانیت میسر است. ما این نقش‌ها را در شش دسته زیر شناسایی و از هم تفکیک کرده‌ایم:

۱. نقش «تبلیغی» که در وعظ و خطابه دینی به عنوان فراوان‌ترین مصداق، تجلی پیدا کرده است؛

۲. نقش «تعلیمی» که در حوزه‌های علمیه و در تشکیل انواع کلاس‌های دروس دینی و فعالیت‌های تحقیقی و تألیف کتب تفسیری و روایی و کلامی و تاریخی شکل گرفته است؛

۳. نقش «الگویی» روحانیت وقتی است که تجسم عینی آموزه‌های دینی، خصوصاً از جهات معنوی و اخلاقی باشند و از این حیث مورد رجوع مردم قرار گیرند؛

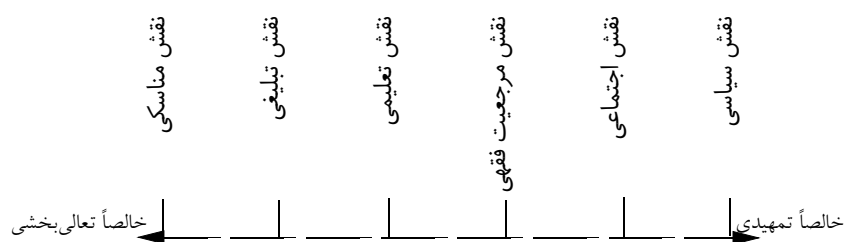
۴. نقش‌های «مناسکی» که در قالب امامت جمعه و جماعات و اجزا و هدایت مناسک حج و دیگر عبادات و مراسم جمعی قابل مشاهده است؛

۵. نقش «مرجعیت فقهی» که از بسیط‌ترین صورت پاسخ به سؤالات شرعی با ارجاع به فتاویٰ علما تا بارزترین نوع آن در استنباطات فقهی و پاسخ به استفتائات و انتشار رساله عملیه ظاهر شده است؛

۶. نقش‌های «اجتماعی» نظیر مداخله در امر قضا و اصلاح ذات‌البین، امور

حسبیه و سرپرستی اوقاف و جاری ساختن خطبه‌های ازدواج و طلاق و از این قبیل است؛

۷. و سرانجام نقش «سیاسی» که برخی از روحانیان شاخص را در طول تاریخ در کسوت رهبران سیاسی و پیشروان جنبش‌های اجتماعی نشان داده است.* تعدادی از این نقش‌ها، همراه با کارکردهای خاص‌شان، ممکن است بعضاً در یک شخص جمع شود و تأثیرات افزون‌تری بر مخاطبان و مراجعان دینی باقی گذارد؛ همچنین ممکن است در ایفای هر یک از این نقش‌ها، شدت یا ضعفی پدید آید، اما دشوار است بدون ایفای ولو صورتی یکی از آنها، بتوان کسی را به صرف ملبس بودن، روحانی قلمداد کرد. قبول و ایفای نقش‌های خاص، چنان با این مفهوم عجین است که جایز است کسی که خود را ایفاگر هیچ یک از آنها نمی‌شناسد، از پوشیدن آن لباس منع کرد؛ همان‌طور که اگر فاقد حداقل‌های علم و عدالت و تقوا باشد (بهشتی، ۱۳۴۱، ص ۱۵۳)، حکم به خلع می‌گردد. اگر بتوان برحسب وزنی که نقش‌های فوق برای تمهیدی یا تعالی‌بخشی می‌گیرند، آنها را بر روی یک طیف قرار داد، شمای تقریبی آن به شکل زیر قابل ارائه است:



* نقش‌های دیگری برای روحانیت در دیگر ادیان وجود دارد که در اسلام چندان موضوعیت ندارد؛ مثل وظیفه اداره معابد و اماکن متبرکه، وظیفه نگهداری آتش، اشیا و تمثال‌های مقدس، اعتراف‌گیری و بخشش گناهان و مانند آن.

نقش‌های روحانیت از پی‌تأسیس جمهوری اسلامی در ایران، کمتر با تغییرات ماهوی مواجه بوده است و عمده تغییرات پدیدآمده در آن، مربوط به رسمیت و سازمان‌یافتگی بیشتر، ارتقای مراتب، بسط‌ید و افزایش حیطه‌عمل و تنوع یافتن قالب‌ها در همان نقش‌های پیشین است. عرصه‌سیاسی از آن میان البته شاهد تحولات گسترده و عمیق‌تری بوده است که شاید بتوان از آن به مثابه مجموعه نقش‌های جدیدی برای روحانیت که پیش از این سابقه نداشته و یا بسیار نادر بوده است، یاد کرد.

بحث تغییرات لازم به تبع حلول موقعیت جدید، در دو سطح قابل طرح و بررسی است: نخست در کم یا زیادشدن نقش‌ها و کارکردهای مذکور و دوم در نحوه و چگونگی ایفای آنها.

پیش از این در بحث ملاک تشخیص نقش‌های دایمی و انفکاک‌ناپذیر از نقش‌های موقعیتی و قابل تغییر روحانیت، به دو شاخصه مقوم و انحصاری بودن برای روحانیت اشاره کردیم و اینک می‌توان با همین دو ملاک، لزوم و نوع تغییرات لازم را در نقش و کارکردهای روحانیت برای تداوم حضور و حفظ میدان‌داری در موقعیت جدید مشخص کرد.

«مقوم بودن» یک نقش یا کارکرد برای روحانیت، بدان معنی است که وجود روحانیت، وابسته به ایفا و تحقق آن است و با واگذاری یا وانهادن آن به هر دلیل، فاقد معنا و ضرورت می‌شود. «انحصاری بودن»، یعنی ایفای آن نقش و تحقق آن کارکرد جز توسط روحانیت، ممکن و میسر نیست و نمی‌توان بدیلی برای آن تصور کرد. «والا بودن» که در برخی اشارات آمد، صفت کارکرد است، نه نقش و نه شخص روحانی؛ و منظور از تصریح بدان نیز جلوگیری از دچار شدن به رویکرد تحویلی است به سبب تأکید که بر ضرورت کارکردی روحانیت رفت. بنابر این

تصریح، نقش‌های روحانیت در خدمت تحقق اغراض والاتری است نه کارکردهای مادون. تعالی‌بخشی به عنوان غرض غایی تمامی نقش‌های مذکور، به همین اغراض اشاره دارد.

نتیجه

چنانچه به نقش‌های هفت‌گانه روحانیت نظر شود و در فراز و فرود تاریخی آن تأمل گردد، مشاهده می‌شود برخی از آنها در هیچ برهه‌ای از زمان از سوی روحانیت ترک گفته نشده، واگذار نگردیده‌اند؛ در حالی که اهتمام ایشان در بعضی دیگر، تابع اقتضا و شرایط بوده است؛ بر این اساس می‌توان پنج نقش نخست را - که به نوعی با اهتمامات تعالی‌بخشی دین نیز مرتبط هستند - از نقش‌های ذاتی روحانیت به شمار آورد و دو نقش اخیر که به اهتمامات تمهیدی دین مربوط می‌گردند، موقعیتی؛ چنان‌که ممکن است به تبع شرایط، با فراز و فرود مواجه شوند و یا واگذار گردند.

تفاوت ظریفی میان این دو دسته وجود دارد که تأمل در آن بسیار روشنگر است. در حالی که هیچ منع دینی در به عهده گرفتن نقش‌های نخست توسط غیرروحانیان وجود ندارد،* اما لازمه آن، داشتن تخصص و البته صلاحیت‌هایی است که جز از طریق اهتمامات تمام‌وقت دینی، حاصل نمی‌آید. اینها همان «شروط صدق» و «ضرورت‌های کارکردی» و «الزامات تبعی» هستند که پیش از این به عنوان خصوصیات تمایزبخش روحانیت، بدان‌ها اشاره شد. تنها معیز میان غیرروحانی نائل به این شروط و مبادی به الزامات آن، با روحانی واجد آنها، همان لباس است که بیش از هر چیز، عامل شناسایی است و برای پوشنده آن شاید

* برای اشاراتی در این باره، نک به: بهشتی، ۱۳۴۱، ص ۱۵۲-۱۵۳.

حُکم تقرب و تمسک به پیام‌آور این آیین را هم داشته باشد و در عین حال انواع محدودیت‌های عُرفی و دینی را در جهت صیانت از شئونات این نقش و موقعیت‌های حاصل از آن بر پوشنده تحمیل می‌کند. دسته دوم از این نقش‌ها، چنین اقتضائی ندارند؛ خصوصاً در ساخت‌های همراه؛ یعنی در حکومت‌های دینی و حکومت دینداران؛ بنابراین اگر سپردن نقش‌های اجتماعی و سیاسی، به واجدان آن شرایط، رجحان داشته باشد، لزوماً دربارهٔ ملبَسین آنها چنین نیست. شاید به همین روست که استاد مطهری از روحانیت می‌خواهد در جمهوری اسلامی به مثابهٔ یک ساخت همراه، به دنبال انجام همان نقش و کارکردهای ذاتی خویش، لیکن در سطح کلان و فراملی باشد؛ در عین حال از حفظ پایگاه مساجد و محافل دینی برای ارتباط مستقیم با مردم نیز غفلت ننماید (مطهری، [بی‌تا]، صص ۱۴۳، ۱۴۶ و ۱۴۸).

بر همین اساس، می‌توان انتظار داشت روحانیت برای حفظ کارایی نقش‌های انحصاری خویش و استفاده از فرصت و موقعیت‌های بی‌نظیر پدید آمده در راستای تعقیب اغراض متعالی دین، به بازبینی و مراقبت دایمی از نقش‌های خویش در جمهوری اسلامی مبادرت نماید تا به این قبیل آسیب‌ها دچار نشود:

۱. مغفول ماندن از ایفای نقش‌های ذاتی به دلیل مشغول شدن به مسئولیت‌های مادون؛

۲. منسی‌گذارندنِ شروط صدق، ضرورت‌های کارکردی و الزامات تبعی روحانی بودن؛

۳. عقب‌افتادن از کسانی که از مشخصه‌های روحانی، تنها لباس را ندارند؛
۴. منتزع شدن لباس روحانیت از نماد و نمودی که بدان شناخته می‌شد و از منظوری که برای تحقق آن پدید آمده بود.

منابع

۱. ارسطو؛ سیاست؛ ترجمه حمید عنایت؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۶۴.
۲. افلاطون؛ دوره آثار افلاطون؛ ترجمه محمدحسن لطفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶.
۳. برگر، پیتر ال و بریجیت برگر و هانسفرید کلنر؛ ذهن بی‌خانمان: نوسازی و آگاهی؛ ترجمه محمد ساوجی؛ تهران: نی، ۱۳۸۱.
۴. برگر، پیتر ال و توماس لوکمان؛ ساخت اجتماعی واقعیت؛ ترجمه فریبرز مجیدی؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۵. بهشتی، سیدمحمدحسین؛ روحانیت در اسلام و در میان مسلمین: در بحثی درباره مرجعیت و روحانیت؛ جمعی از دانشمندان؛ تهران: انتشار، ۱۳۴۱.
۶. پوپر، کارل ریموند؛ جامعه باز و دشمنان آن؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند؛ ج ۴، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹.
۷. ترنر، برایان؛ رویکردی جامعه‌شناختی به شرق‌شناسی، پست مدرنیسم و جهانی‌شدن؛ ترجمه محمدعلی محمدی؛ تهران: یادآور، ۱۳۸۳.
۸. حقیقی، شاهرخ؛ گذار از مدرنیته: نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا؛ تهران: آگاه، ۱۳۸۱.
۹. دفتر مقام معظم رهبری؛ حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۰. دوران، ویل؛ تاریخ تمدن: عصر ولتر؛ ترجمه سهیل آذری؛ ج ۹، تهران: انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۱۱. سروش، عبدالکریم؛ مدارا و مدیریت؛ تهران: صراط، ۱۳۷۶.
۱۲. شجاعی‌زند، علی‌رضا؛ «مدلی برای بررسی کاهش نفوذ اجتماعی روحانیت در ایران»؛ ۱۳۸۸.
۱۳. شجاعی‌زند، علی‌رضا؛ «مرور و تکمله‌ای بر مباحث عرفی‌شدن»؛ مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۸، ش ۴، پاییز ۱۳۸۶.
۱۴. شجاعی‌زند، علی‌رضا؛ مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین؛ تهران: تبیان، ۱۳۷۶.
۱۵. مطهری، مرتضی؛ پیرامون انقلاب اسلامی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، [بی‌تا].
۱۶. مطهری، مرتضی؛ ده گفتار؛ تهران: صدرا، ۱۳۶۹.
۱۷. هابز، توماس؛ لویاتان؛ ترجمه حسین بشیریه؛ تهران: نی، ۱۳۸۰ م.